بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و پنجاه و پنجم\_ 10 بهمن 1400

[اشاره به سیر بحث]

در جلسۀ گذشته مطلبی را از مرحوم وحید بهبهانی اعلی الله مقامه الشریف نقل کردیم که فرمود چون مرحوم صدوق از مالک روایات زیادی را نقل کرده، وچون از این روایات می‌توان استفاده کرد که مالک ارتباطش با امام صادق سلام الله علیه زیاد بوده، پس باید بین او و مثل ابوحنیفه، تفاوت گذاشت.

سید سیستانی تعلیقه‌ایی در این‌جا بیان نفرمود، در ادامه فرمود چه بسا اگر کسی مبنای مرحوم حاجی نوری را داشته باشد که از بیان شیخ مفید در ارشاد استفاده کند تمام حدود 4000 شاگرد امام صادق علیه السلام موثق هستند، مگر کسی صراحتا تضعیف شده باشد، مالک را بتوانیم موثق کنیم.

تعلیقۀ حضرت آقای سیستانی در این بود که این مبنای مرحوم حاجی نوری از نظر ما قابل قبول نیست، و مخدوش است، کأنّه اگر مبنا قبول بود، می‌توانستیم به نحوی مالک را موثق معرفی کنیم و روایات او را موثقه بدانیم، غیر امامی ثقه و بعد فرمودند ممکن است از راه این أبی عمیر هم از مالک وارد شد به این که چون ابن ابی عمیر لا یروی الا عمن یوثق به، پس مالک موثق است.

این‌جا ایشان دیگر ادامه نداده ولی عرض کردیم، این مبنا را ایشان قبول دارد، کما صرح به فی بحث قاعدة الالزام که عرض شد.

[تعلیقة؛ شواهد بر عدم امکان وثاقت مالک]

ما در این‌جا امروز به عنوان پایان بخش مطالبی که در مورد مالک داشتیم، چند مطلب را عرض می‌کنم، که بعضی را قبلا هم اشاره کرده بودم:

1. نویسندۀ کتاب الکامل[[1]](#footnote-1) به مناسبت مباحثی را مربوط به خوارج مطرح کرده که نکات بسیاری درش نهفته است. [[2]](#footnote-2) در آن جا می‌نویسد: **و کان عدة من الفقهاء ینسبون الیه،[ ولعل هذا يكون باطلاً][[3]](#footnote-3) منهم عکرمه مولا ابن عباس وکان یقال ذلک فی مالک بن أنس**[[4]](#footnote-4)

حال خود ایشان به مناسبتی از اجداد مالک بن أنس که نام می‌برد، می‌گوید:

**مالک بن انس الفقیه رضی الله عنه**[[5]](#footnote-5)

اما در این‌جا می‌گوید به او نسبت داده شده که تفکر خارجی داشته است.

**ويروي الزبيريون: أن مالك بن أنس المدني كان يذكر عثمان وعلياً وطلحة والزبير، فيقول: والله ما اقتتلوا إلا على الثريد الأعفر[[6]](#footnote-6)**

قسم به خدا این ها جنگ نکردند، مگر بر سر **الثرید الاعفر**، **الثرید الاعفر** به نظرم یک نوع فرنی است، یک غذای خوشمزه است. یعنی جنگ این‌ها سر دنیا است، سر رسیدن به مال و مقام دنیا است.

این عبارت یک نفر در قرن سوم هجری، کتاب هم کتاب معتبر، این جمله را گفته است. اگر این اتهامی که اینجا به مالک زده‌اند که جزء خوارج است و از طرف دیگر اگر مالک این جملۀ اخیر را گفته باشد، دیگر نمی‌توان به صرف نقل ابن أبی عمیر او را موثق دانست.

ممکن است بگویید او تفکر خارجی دارد، امّا در عین حال دروغ‌گو نیست. عرض می‌کنم بله بعید نیست؛ اما چنین شخصی اعتماد بر روایات او، به صرف نقل ابن ابی عمیر فی غایة الاشکال است.

1. گفتیم منصور از مالک بن انس خواست که کتابی بنویسد، از همه نقل کند، حتی از معاویه در این کتاب نقل کرده، اما از مولانا امیر المؤمنین روحی فداء یک روایت هم در موطأ نیست.
2. خواندیم و گفتیم که مالک تصریح کرد که برترین افراد بعد از پیامبر سه نفر هستند، خلفاء ثلاثه و بعد از این سه نفر، **یتساوی الناس**!
3. وقتی به او می‌گویند چرا از علی روایت نقل نمی‌کنی؟ بهانه‌اش این است که من با علی همشهری نبودم، با ابن عباس هم همشهری نبودم که روایت نقل کنم.
4. در کتاب استیعاب؛ ابن **عبد البر می‌گوید: وقف جماعة من أئمة أهل السنة والسلف فِي علي وعثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فلم يفضلوا أحدا منهما على صاحبه، منهم مَالِك بْن أنس[[7]](#footnote-7)**

حال او طبق نقل‌های گذشته عثمان را برترین می‌دانست، لا اقل طبق این نقل تردید دارد که علی علیه السلام اولی است یا عثمان!

1. این که این همه مورد اعتناء دستگاه عباسیان قرار می‌گیرد وکتاب او به عنوان قانون اساسی دولت عباسی شناخته می‌شود، و خود او را به عنوان فقیه مرجع و ملجأ و اعلم به سنت معرفی می‌کنند، برای اینکه در برابر امام صادق سلام الله علیه عَلَمش کنند.
2. دیدید او در بسیاری از مسائل تصریح به جهل خود می‌کرد، این طبیعی است اما کسی که تصریح به جهل می‌کند، چگونه در چنین مسندی بنشیند؟ مگر نه این است که از پیامبر اکرم روایت است کسی که در یک مسندی بنشیند و از او اعلم کسی باشد، مورد لعن خداوند است.
3. به او نسبت داده شده که در مجالس تغنی بعضی از اهل مدینه حاضر می‌شده و شراکت در این مجالس داشته، در حالی که می‌دانید مجالس تغنی مدینه جزء مسلم‌ترین مصادیق غنای حرام است.
4. ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه یک بحثی را وارد شده است که چرا وجود مقدس امیرالمؤمنین سلام الله علیه حاضر نشده برای این‌که از شر معاویه در امان بماند، او را تثبیت بکند؟ لا اقل از شرش راحت می‌شد. اقتضای سیاست این بود که فعلا او را عزل نکند.

جوابی را ابن ابی الحدید می‌دهد که یک دنیا حرف در این جواب نهفته است، . چه زیبا در قلم این عالم اهل سنت معتزلی جاری شده است:

**و اعلم أن حقيقة الجواب هو أن عليا علیه السلام كان لا يرى مخالفة الشرع لأجل السياسة سواء أ كانت تلك السياسة دينية أو دنيوية**

**أما الدنيوية فنحو أن يتوهم الإمام في إنسان أنه يروم فساد خلافته من غير أن يثبت ذلك عليه يقينا فإن عليا علیه السلام لم يكن يستحل قتله و لا حبسه و لا يعمل بالتوهم و بالقول غير المحقق**

سیاست دنیوی چطور است که امیر المؤمنین حاضر به انجام آن نیست؟ در سیاست دنیوی اگر زیدی گمان کند که اگر کسی را رها کند و او را دستگیر نکند، به او در آینده ضربه می‌زند. احتمال می‌دهد که اگر این آقا را اگر رها کنم و زندانش نکنم، او را الان نکشم، از شرش خلاص نمی‌شوم. اقتضای سیاست دنیوی این است که او را بکشم یا لا اقل حبسش کنم؛ اما امیر المؤمنین سلام الله علیه این چنین نمی‌کند؛ چون **لا يرى مخالفة الشرع** امیر المؤمنین به حرفی که ثابت و محقق نشده، دلیل ندارد، عمل نمی‌کنند، با گمان و احتمال اقدام نمی‌کند. این‌ها حرف کسانی است که سیاست‌شان با دین‌شان کاری ندارد.

**و أما الدينية فنحو ضرب المتهم بالسرقة فإنه أيضا لم يكن يعمل به**

کسی را آورده‌اند که متهم به سرقت است، اقرار نمی‌کند، بگوید بزنیدش تا اقرار به سرقت کند، امیر المؤمنین اهل این حرف‌ها نیست.

**بل يقول إن يثبت عليه بإقرار أو بينة أقمت عليه الحد و إلا فلم أعترضه**

اگر بینه‌ایی اقامه شد، اعتراف کرد، حد الهی را جاری می‌کنیم.

**و غير علي علیه السلام قد كان منهم من يرى خلاف هذا الرأي**

علی این گونه بود، ولی غیر علی این‌گونه نیستند

**و مذهب مالك بن أنس العمل على المصالح المرسلة**

ما ببینیم چه مصالحی هست، چه سیاستی برای ما الان مهم است.

**و أنه يجوز للإمام أن يقتل ثلث الأمة لإصلاح الثلثين**

مثل اینکه می‌خواهد شیره بگیرد، می گوید حتی یک سوم را بکُشید تا آن دو سوم اصلاح بشوند، می گوید اشکالی ندارد، مصلحت دارد.

**و مذهب أكثر الناس أنه يجوز العمل بالرأي و بغالب الظن و إذا كان مذهبه علیه السلام ما قلناه و كان معاوية عنده فاسقا و قد سبق عنده مقدمة أخرى يقينية هي أن استعمال الفاسق لا يجوز و لم يكن ممن يرى تمهيدَ قاعدة الخلافة بمخالفة الشريعة**

علی کسی نیست که خلافتش را با خلاف شرع تثبیت کند،

**فقد تعين مجاهرته بالعزل و إن أفضى ذلك إلى الحرب** .[[8]](#footnote-8)

این جا بباید آشکارا عزلش بکند، به جنگ می‌انجامد، بیانجامد، چون سیاست امیرالمؤمنین این نیست.

در مقابل عقیدۀ مالک این است که اگر یک سوم را بکشد تا دو سوم هدایت شوند، اشکالی ندارد.

همچنین اضافه کنید به این نکات، نکات دیگری را که خواندیم و نیز مطلب اساسی دیگر که نقل کردیم حتی در نحوۀ روایت حدیث از طریق او خود عامه ان قلت دارند و برخی در نقل حدیث، برای او تدلیسی قائل هستند؛ لذا نمی‌توان به صرف نقل جناب ابن ابی عمیر چنین فردی را این موضع را دارد، موثق دانست.

[رفت و آمد بیشتر مالک با امام صادق به نسبت ابوحنیفه مزیتی برای او نیست]

می‌ماند آن نکتۀ مرحوم وحید که این مثل ابو حنیفه نبوده است، این با امام صادق سلام الله علیه ارتباط بیشتری داشته است. این‌ها بیایند در محضر امام به جهت استفاده یا به جهات دیگر این که جای تأمل ندارد؛ اما اینکه بگوییم این مثل ابوحنیفه نبوده است، اتفاقا مزایایی با همۀ انحرافاتی که ابوحنیفه داشته، ابوحنیفه دارد که مالک ندارد. آیت الله سیستانی نیز تصریح کرد که ابوحنیفه یک نحوه روشن‌فکری دارد، هر حدیثی را نمی پذیرد و امثال ذلک.

[حکمت موضع تند ائمه در مقابل ابوحنیفه بر خلاف مالک]

بله امام علیه السلام در مقام تقیه است، اما این که چرا ائمه، و مخصوصا امام صادق علیه السلام، این موضع تندی که در برابر ابوحنیفه داشتند در مورد مالک نداشتند؟

پاسخ این است که ابوحنیفه معارض با حکومت بود، امام می‌توانست اشکال علمی به او بکند و برای امام ایجاد مشکل چندانی نمی‌کرد ولی مالک فقیه حکومت است، مگر امام می‌تواند آن‌طور که با ابوحنیفه به عنوان یک فقیه غیر درباری مطرح بود، برخورد کند. این یک فقیه کاملا درباری است، طبیعی است امام علیه السلام رعایت تقیه را نسبت به برخورد با او داشته باشد، و آن تندی‌هایی که نسبت به ابو حنیفه داشت، نسبت به مالک نداشته باشد.

هذا تمام الکلام در مباحث مربوط به مالک به أنس.

جلسۀ آینده ان شاء الله ادامۀ فرمایش سید سیستانی که ناظر به جناب شافعی است، مطرح خواهد شد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. استاد: نویسندۀ این کتاب ابو العباس محمد بن یزید معروف به مبرد نحوی است. وی متوفای سال 285 است.. این کتاب، کتاب نفیسی است کتابی ا از کتب ادبی اصیل است که مطالب ناب تاریخی هم در آن فراوان دیده می‌شود، این کتاب را سفارش می کنم مطالعه کنید، مخصوصا آن کسانی که ذوق ادبی دارند. [↑](#footnote-ref-1)
2. استاد: اگر کسی بخواهد در مورد امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه تحقیق بکند و بحث خوارج با متون اصیل بررسی کند، یک منبعش همین کتاب است. [↑](#footnote-ref-2)
3. در برخی از نسخ این کتاب، این عبارت نیامده است. [↑](#footnote-ref-3)
4. الکامل فی اللغة و الادب[ط-دار الفکر العربی، قاهره]، ج 3، ص 158. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان، ص 136. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص 158. [↑](#footnote-ref-6)
7. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب[ط-دار الجیل، بیروت]، ج 3، ص 1117. همچنین ر.ک: قاموس الرجال، ج 3، ص 639. [↑](#footnote-ref-7)
8. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید[ط-مکتبة آیت الله المرعشی النجفی]، ج 10، ص 246. [↑](#footnote-ref-8)